

دروغ بگی که چی؟ وقتی مُردی خُب همه می فهمن دیگه. اونم
 یه همچین چیزی که پیش چشم همه اس. همچی نورش آفتاده
 بود که نمی فهمیدی قبر من از ماه روشنه یا ماه از قبر من. اون
 وقت من بگم ندیده ام؟ - به این مردوخ گفتم نکن. سر خود
 کند. کند و این جور شد. گفتمش مُرد، مال اونارو بکن که
 زودتر مُردن. مال بی بی زُییده بیچاره و دخترش، مال حسن آقا و
 پسر بزرگشو. هی گفت آخرش چی؟ آخرش این. باید بمیری.
 چی کار کنم. دیدم دلش به کندن خوشه، گفتم تو ذوق پیرمرد
 نزنم، گناهه. گفتم بکن، کند و من حالا باید بمیرم دیگه. من
 خودم از مُردن باکیم نیست، تو می دونی ستاره. گفتم شاید
 مردوخ خیال کُنه خوف کردم. زبون به دهن که نمی گیره،
 و راجه. هر جا می شینه میگه فلانی ترسیده. خُب بده. مردم چی
 می گن؟ نمی گن مگه خون تو از خون ما رنگین تره که مُردیم؟
 می گن دیگه. اونا چه می دونن من چرا نباید بمیرم. نمی دونن

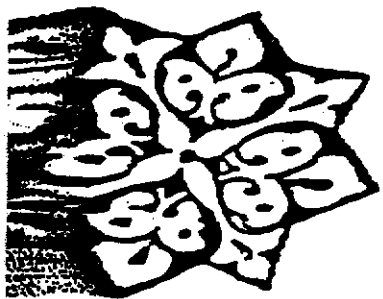
من می میرم ستاره، همین که آفتاب از لب بوم بپره. پیش از
 نماز مغرب و عشا. همین جور که رویه قبله و آسادم. حالا
 شایدم دیدی توی سجده رکعت اول، یا دست بالاش توی
 سجده رکعت دوم. ولی دیگه باید بمیرم. اگه نمیرم می مونه
 برای فردا. هر کاری به وقتش. بده کار بیات بشه. تو برام گریه
 نکن ستاره، مُردن که گریه نداره. من خودم دوست دارم بمیرم.
 مُردن که عار نیست. از وقتی همه این جا مُردن، خیلی تنها
 شدم. خودت می دونی از تنهایی چقدر بدم می آد. برام خوبه که
 بمیرم. چیه آدم بی کار بی کار زنده باشه وقتی همه سرشونو
 گذاشتن زمین و مُردن. می دونم، حالا نباید می مُردم، ولی
 دست من نیست که. دیشب ماه افتاده بود تو قبرم. خودم دیدم.
 زینب خانوم دیده، ازش پُرس. اومد و گفت که دیده. دم
 سحر بود. من خواب بودم. بهش گفتم خودم دیدم. دمغ شد.
 وقتی دیدم که نمی شه بگم ندیدم - من از دروغ خوشم نمی آد.

گفت و گوی

بی پایان مادر ستاره،

هنگام مرگ

• محمد چرم شیر



خودم بود خرمایی می خوردم که بوی تورو بده. هیچ دلم نمی خواست به بوی آقات بمیرم. نه که دلم باهاش نباشه، تو برام عزیزتر بودی. آقات درسته که شوهر من بود ولی برای من شوهری نکرد که. همین جوری شرتی-هرتی زن داری کرد تا مُرد. حالا من لچک به سر بدبخت، تو مُردنم آرزو به دل شدم که اون جور که خودم می خوام بمیرم. چه جوری دل آدم رضاشه بمیره؟ اگه امروز نمی مردم، انقد می گشتم تا اون خرمایی رو پیدا کنم که بوی تورو می ده. ولی حیف که نقداً باید بمیرم. ولی تو غصه نخور، سپردم نذارن تنها بمونی. به حسن آقا گفتم وقتی مردم، می خوام ستاره رو مٹ بسرت که هنوز پی میتش می گردی جمع و جور کنی. آخه دختر جان، توی این زمونه ی بی در و پیکر نمی شه به دختر و بی بزرگ تر ول کرد به امان خدا و مُرد. این همه معصیت هست. برای مُرده و زنده فرق نمی کنه. معصیت گریبون آدمو بگیره گرفته. ول که نمی کنه، تا تهش باید

ترس من از تویه، از تو که اگر من بمیرم می ترسی. کند و این جوری شد دیگه. حالا هی به خودم می گم کاش می گفتم قبر منو به جایی بکنه که ماه توش نیفته، زیر اون نخل سالم مثلاً. بهشتم گفتم ها، ولی اونم راس می گه، زیر نخل که باشم خرماهش تلخ می شه. خرما همین جوری ش بوی مُرده می ده، چه برسه به این که ریشه ش به تن مُرده بگیره. خود من به روز به خرما خوردم که بوی آقای تورو می داد. تلخ نبود ولی خرمام نبود. به زینب خانوم که هنوز زنده بود گفتم به همچین بلایی سر من اومده، چه کنم؟ گفت منم به روز به خرما خوردم که بوی حسن آقا رو می داده. طفلک همونو خورد و مُرد دیگه. منم همون خرمارو خوردم که حالا دارم می میرم. چاره ای نیست، اگه به همچین خرمایی رو خوردی بعدش باید بمیری. تو هیچ وقت خرما نخور ستاره جان، یهو دیدی خرما به بوی منو داد. اون وقت باید بمیری ها. تو حیفه که بمیری. منم دست



بری . معصیت مُردنو سخت می کُنه . برای همین سپردم تنهات نذارن . گفتم حسن آقا، جون تو و جون ستاره . تو بزرگ تری تو بکن . به من که گفته باشه، ولی به حرف مردم نمیشه اعتبار کرد . حرفشون حرف نیست . می گن آره، ولی نمی کُنن که این حسن آقا بدتر از همه . همه ش تو لافه . ندیدی سر مُردنش چه معرکه ای گرفته بود؟ من خودم باورم شده بود، آقات که اومد گفت من حالیم شد . آقات می گفت حالا خوبه پیش از اینکه من

بمیرم مُرده وگر نه چیا که دروغ و راست نمی کرد . حالا به من گفته ستاره تخم چشم من . تا ببینیم . اگر نکرد، تو غصه نخور ستاره، خود من هستم . ولت که نمی کنم، حالا مُردم، از دست و پا که نیفتم . می سپرمت دست یکی دیگه، این همه آدم زنده . یکی ش همین مُردوخ . مرد خوبییه . چشم و دل پاکه . بدیش به هیچ تنابنده ای نرسیده . زحمت می کشه . حروم و حلال سرش می شه . فقط خاطر من ازش جمع نیست . همه ش سرش به کندن گرمه . می گی لاله حتماً زیبون بسته . حرف که نمی زنه . تخم کاره، اونم چه کاری؟ همه ش می کُنه و می ره جلو . حالیش نیست . زنده و مُرده براش توفیر نداره . این اخلاقشو دوست ندارم . آدمیزاد بده مٹ موش کور باشه . هیچ نمی گه چشمش به چشم آدم می افته . مُرده و زنده فرق نمی کُنه . همین جور قبر می کُنه واسه آدم . تازه م میگی بکن ، هزار و به عُمر می زنه . خویم نمی کُنه که . سه دغه نموم بی بی زبیده رو کردن تو قبر، جاش نشد . قدشو خوب گرفته بود، ولی بغلش کوچیک بود . بیچاره زن مردم از نفس افتاد تا بالاخره جاش دادن . حالا بد می کنی دیگه خنده ات مال چیه؟ مگه مُرده مسخره تویه . اصلاً خاکباز جماعت لَجَره . خاک این جورشون می کُنه . مُرده هارو ندیدی به خواب آدم می آن؟ بهشتی و جهنمی شون از آدم طلبکارن . همیشه به جوری میان انگار ما جونشونو گرفته ایم . همیشه بُغ دارن . انگار ما از مُردنشون خوشحالیم . می مادر، مادر، مادر،



خاک این جورشون می کُنه . زیر پا که می افتن طبعشون می شه مٹ خاک . پُر توقع می شن . آقای خدایا مرزت صد دغه بیشتر اومده به خواب من، هر صد دغه ام ازش پرسیدم، مرد دستتو که برای ما نیاوردن، پاتم که نیاوردن، اون میت سرم که نداشت، خُب اینارو کجا گلدوشتی مُرد؟ این همه چیز به این خوبی رو کجا ول کردی و بی خیال مُردی؟ لام تا کام که حرف نمی زنه، همین جور زک به آدم نیگا می کُنه . خدا پیامرزد در زندگانی شم لجباز بود . بایده با منقاش از زبونش حرف می کشیدی، دیوار چشم دار . از حواسشم که نگو، هر جا دستش می رسید به چیزشو جا می داشت . حالا من پیام تورو بسپرم دست اینا؟ مگه خودم مُردم؟ می خوام بمیرم، حالا مُردم که . شاید اصلاً دیدی مُردم . نمی میرم که نشدنیه، ولی دیگه حوصله زنده بودن ندارم . نه که بگی از زندگی بدم می آدها، از اینا که می میان تو خوابم ذله شدم . اون کیه، آقاته . اون کیه، زینب خانومه، اون کیه ... بابا، شما که می می آین و می رین پس کی آدم بخوابه؟ خُب خواب مال خوابنده دیگه نه مال دید و بازدید . ولی تو غصه نخور ستاره جان، مُرده ها به خواب تو نمی آن . من قدغن کردم

بیان. به بی بی زبیده، به حسن آقا، به زینب خانوم، حتی به آقات. به همه شون گفتم، منکه راضی نیستم شما تن این دختر و بلرزونین. بیان چی کار؟ مگه این جا حلوا قسمت می کنن؟ مُرده باید فکر مُردنش باشه. که چی هی هلاک و هلاک پا می شن می آن تو خواب این و اون؟ الکی بهشون گفتم ستاره من دل نداره، بذارین همین جور که خیال می کنه مُردین مُرده باشین. هی تو خواب ببینتون که چی؟ غیر اینکه دلش بسوزه و هوایی بشه؟ امروز که خودم بمیرم تو خواب تو نمی آم که نمی آم. حتی اگه دلم برای دیدن روی ماهت بشه انقده. پیام که چی؟ مگه همون زیر خاک خوابیدم چشمه؟ الحمدلله خبری هم از این دنیا ندیدم چشمم و اباشه برای دیدنش. یه دلتگی تورو دارم، اونم خیالِ راحت باشه تمومه. تو ام خیال کن اصلاً مادر نداشتی. به همون خدا که بی مادرم می شه زندگی کرد، بی پدرم می شه، بی در و همسایه می شه؛ ولی بهت بگم ها، بی همه اینا اگه بشه بی خاک نمی شه. خاک نباشه آدم خونه به دوشه، بی جا و مکانه. فرق نمی کنه مُرده یا زنده. اصلاً برای مُرده بدتره. زنده خوش نشینیه. مُرده اس که صاب خونه س. بده گور به گور بشه. نصف این که من از کُشت و کُشتار بدم می آدم از همینیه. هی تاپ-توپ، تاپ-توپ. مُرده رو که نمی شه خاک کرد هیچ، تازه مُرده های قدیمم سَری بلن می کنن. خودت دیدی که، تفنگ در کردن به قبرسون کهنه چقدر مُرده ریخت

یکی مٹ مردوخ بی کار و بی عار بتونه برای تو شاخ و شونه بکشه. حیف که باید بمیرم، وگرنه نمی داشتم حسن آقای خدا بیمارزم این همه خفت بکشه. هرچی نباشه زنش، خواهر شیرینی خودم بوده. پسر بزرگشو من با خود تو شیر دادم. کاش می شد هیچ کدوم نمیریم. همه می موندیم و خوب و بد با هم بودیم. دختر بزرگ بی بی زبیده رو می گرفتیم واسه پسر بزرگ حسن آقا، به هم می اومدن. ای کاش جای مُردن همیشه عروسی بود. نمی شد که طبع آدمیزاد قبول نمی کرد. خنده با گریه خوبه. نمی شه فقط یکیش باشه. فقط یکیش باشه آدم می شه مردوخ، نه می خنده نه گریه می کنه؛ موش کور. این مردوخم گناهی نداره ستاره. آدمیزاد که از سنگ نیست. از صب تا شب مُرده پشت مُرده. دل آدم سنگ می شه. این بدبخت دارم نونشو می زنه تو خون مردم می خوره. فقط دلش خوشه که نمی میره. اینا مرگ ندارن ستاره جان، از بس که با مرگن. دستاشو دیدی؟ بی بی زبیده دیده، وقتی می داشتش تو قبر تا اینجای دستش خاک شده و ریخته. پیرزن قبض روح شد و مُرد. اینو خیلیا بهم گفتن. آقات قسم خورد که میتش سر داشته، حالا دست و پاشو یادش نبود، ولی سر داشته. حسن آقام گفت داشته، میگه اون جام که هستن داره، پس سر آقات چی شده؟ مردوخ دست زده خاکش کرده دیگه. تو غصه نخور ستاره، من نمی ذارم مردوخ بهت دست بزنه. نه مردوخ، هیشکی رو نمی ذارم.



بیرون؟ یکی ش همین بیچاره حسن آقا. این مردوخ چند دغه به اصرار کردش تو خاک و اون خدایبیمارم باز در اومد؟ بیچاره هم خودش در عذاب افتاد هم مردوخ. دغه آخریم اگه مردوخ توپ و تشرش نمی زد معلوم نبود بازم قبول کنه دوباره بمیره. خُب بگو مرد حسابی تو که مردی دوباره زنده شدنت چیه؟ از اولش نمی مُردی، بهتر بود که. خودت مُردی حالا بشیمون شدی؟ به مردم چه؟ مردم مگه منت تر توان که هر وقت خواستی بمیری، نخواستی زنده بشی؟ خُب مُرد مُردن بهتره یا فحش شنیدن از مردوخ؟ آدم دلش می سوزه. من که دلم خیلی سوخت. به زمون برای خودش کسی بود این حس آقا. حالا ببین برای یه مُردن خشک و خالی کارش به کجا رسیده که این مردوخم تشرش زد. حرمتا از میون رفته. یه موقع می مردی، عزتی داشتی، مردم دو قطره اشک برات می ریختن، دلت خوش بود که می مُردی، ولی حالا چی؟ زنده بودنش این جور، مُردنش اون جور. زنده ای می خوای بمیری، مُردی می خوای برگردی. هیچ جا دیگه آدم حرمت نداره، مُرده و زنده فرقی نمی کنه. ولی تو غصه نخور ستاره جان، جای تو آمنه. منم خودم هستم. مگه من نباشم که

هرکی ام تا حالا اومده گفتم نمی شه، الا والله که نمی شه. حتی آقات. بی خود هرشب نمی آد به لنگه پا اون جا واسه که. چرا قدیم نمی اومد؟ می خواد تورو ببینه. می خواد ببینه این تیر و تفنگ کوفتی چطور تیر تیک پاره ت کرده. هی بهش می گم تیکه پاره بچه آدم دیدن داره؟ ازرو نمیره که، همین جور وامی سه اون جا. منم که لجباز، نمی ذارم ببینه. بذارم ببینه که چی بشه؟ از پدری همینو یاد گرفتن که تن تیکه پاره بچه هاشونو ببینن؟ پدری که این نیست. تو غصه نخور ستاره جان، خودم نمُردم که. می دونم باید برات چی کار کنم. خیالت برای چی اینجا نیگرت داشتم. می خوام عروست کنم مادر. تا عروس نشی نمی ذارم ببیننت. به همشون گفتم. می خوام عروس کشونی کنم قیامت. به همه می گم بیان، به حسن آقا، بی بی زبیده، زینب خانوم، آقات، حتی به مردوخ. همه می ریم زیر اون درخت نخل که سالمه. هی خرما می چینیم و هی کل می کشیم، هی خرما می چینیم و هی کل می کشیم. چه خرمایی داره این نخل بی جون ستاره. وای ستاره، بین آفتاب از لب بوم پریده ها. حیف که من مُردم، والا وقتش بود که بمیرم. □